

کیفیت تحقق مقام جمعیت در عین کثرت

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در تنمۀ مطالب جلسۀ قبل خدمت رفقا عرض شد در مسئلۀ کیفیت تحقق مقام جمعیت در عین کثرت، کلام مرحوم افلاطون به این توجیه برگشت البته با یک مقداری رنگ و لعاب دادن به آن یا اینکه واقعاً مطلب ایشان همین طور است با توجه به حسن ظن نسبت به مقام ایشان و کیفیت ادراک و شهود در این مسئله این قضیه اتفاق می افتد نه اینکه نیست. در مباحث عرفان نظری این مطلب مطرح است که کثرات در سیر صعودی کم کم آن حیثیت کثرتی خودشان را از دست می دهند و به یک حقیقت واحد جمعی برمی گردند.

اختصاص ذکوریت و انوئیت به مرتبۀ عالم شهادت

نمی دانم در کجا این قضیه از مرحوم والد - رضوان الله تعالی علیه - نقل شده است ولی خود بنده در بعضی از همین مجالس قم گفته ام که نفوس ذکوریت و انوئیت در مرتبۀ عالم شهادت به این

حقیقت هستند ولی در مراتب بالاتر، این نفوس همه تبدیل به نفس واحده می‌شوند و دیگر در آنجا مسئله ذکوریت و انوئیت مطرح نیست و این در جنبه ملکوت سفلی و مثال است که این قضیه شکل می‌گیرد و در ملکوت سفلی این مسئله تحقق پیدا می‌کند و جنبه فعلی و انفعالی در آنجا پیدا می‌شود و بعد در مثال و برزخ هم که این [مسئله] کاملاً به شکل خیلی روشن درمی‌آید و بالتبع در عالم طبع ما مسئله را به این صورت مشاهده می‌کنیم.

اما این نفوس در آن حقیقت طولیه خودشان تفاوتی نمی‌کنند، همه اینها نفس آدمی هستند و هر دوی اینها حقایقی هستند که معنون به عنوان خلیفه الهی و ﴿وَنَفَخَتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ [هستند.] در مقام نفس مسئله ذکوریت یا انوئیت مطرح نیست بلکه در آنجا فقط حیثیت خلیفه الهی و استجماع جمیع صفات و اسماء است که مورد نظر است و بعد در عالم طبع این مسئله به شکل دو جنبه متخالفة الظاهر برمی‌گردد.

صحبت در کلام مرحوم افلاطون و مثل نوریه به این مطلب برگشت که ایشان قائل به یک حقیقتی

هستند که این حقیقت در عین ابهامش یک تحقق و تکوّن خارجی دارد. یعنی یک واقعیتی است که واقعیت طبیعی و از مقولهٔ جنس [می‌باشد] که می‌تواند انواع مختلف یا اصناف مختلف را داشته باشد و از آنجا این مسئله شکل بگیرد.

ابهام همیشه در مقام تصور ذهنی

در عرائض جلسهٔ قبل گفتیم که ابهام همیشه در مقام تصور ذهنی است و به ماهیات برمی‌گردد و هویت خارجی که عین تشخّص خارجی است ابهام برنمی‌دارد. باید [در مورد] آن هویت خارجی و تشخّص خارجی سؤال کرد که چیست. اگر همان‌طوری است که روایات می‌گویند؛ **«أَوَّلُ مَا**

**خَلَقَ اللَّهُ نُورٌ نَبِيَّكَ يَا جَابِرُ!»**<sup>۱</sup> یا **«أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ**

---

۱. بحار الأنوار، ج ۵۴، ص ۱۷۰. معاد شناسی، ج ۹، ص ۴۵۲، تعلیقه: «روایات در این معنی به مضامین مختلفی وارد است که **أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ**، ماء است، و یا قلم، و یا لوح، و یا عقل، و یا نور. در مرصاد العباد ص ۴۶ و ص ۵۲ گوید: **أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلُ**. و نیز در ص ۵۲ گوید: **أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْقَلَمَ**. و نیز در ص ۳۷ و ص ۵۲ و ص ۴۰۳ گوید: **أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ رُوحی**. و نیز در ص ۳۷ و ص ۱۳۳ و ص ۱۵۹ گوید: **أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِی**.

ولیکن استاد ما علامه طباطبائی مدّ ظلّه العالی نظرشان این است که از همه این روایات روشن‌تر و قوی‌تر همین کلام رسول خداست که به جابر فرمود: «ای جابر! اولین چیزی را که خداوند آفرید، نور پیغمبر تو بوده است.» **أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورٌ نَبِيَّكَ يَا جَابِرُ.\***»

**العقل**»<sup>۱</sup> یا «**أول ما خلق الله نفسی**» اینها همه به یک

حقیقت واحده و هویت خارجیۀ متشخصیۀ وجودیه دلالت می‌کنند و دیگر در آن معنای ابهام نیست که از این نقطۀ ابهام، این حقائق متشخصۀ متعینه به وجود بیاید اما ما در بحث طبیعت جنسیه این مطلب را مشاهده می‌کنیم که یک جنس یک حقیقت مبهمه است و وجود این حقیقت مبهمه فقط در ذهن است و در خارج وجود ندارد بلکه وجودش در خارج یک امر انتزاعی است که مصداق او همان وجود او را تشکیل می‌دهد نه اینکه خودش یک حقیقت خارجی داشته باشد. درست مثل اینکه مولا در مقام امر، چطور امر به **لا تَشْرَب الخمر** می‌کند؟ این **لا تَشْرَب الخمر** به تعداد خمرها بر همه خمرور عالم توزیع می‌شود [یعنی] هر جا که خمری بود مصداق برای **لا تَشْرَب الخمر** محقق می‌شود. اما خود **لا تَشْرَب الخمر** مولا، یک امر مشخص معین نیست چون وقتی که مولا می‌گوید: **لا تَشْرَب الخمر**، یک خمر خاص را نشان نمی‌دهد [مثلاً] یک

---

\*. مهر تابان، ص ۳۵۰.

۱. مرصاد العباد، ص ۴۶ و ۵۲.

شیشه را در دستش بگیرد و بگوید که لا تَشْرَب  
الخمر!

اشارهٔ مولا به یک امر و طبیعت مبهمه در مقام امر و نهی

مولا همیشه در مقام امر به یک امر و طبیعت  
مبهمه اشاره دارد؛ چه در مقام نهی و چه در مقام امر.  
وقتی مولا می گوید که **صَلِّ صَلَاةَ الظَّهْرِ**، منظورش  
چه صلاتی است؟! صلاة دو رکعتی است یا چهار  
رکعتی است؟! صلاتی که چهار دقیقه طول می کشد  
یا صلاتی که مثل نمازهای ما دو دقیقه طول  
می کشد؟! زیادترش حیف است! عمر تلف می شود!  
فقط باید یک اداء تکلیف کنیم! ما از نماز چه  
می فهمیم؟! واقعاً!

چند شب پیش بود داشتم یک روایتی را می دیدم  
که مربوط به نماز بود. واقعاً اینها چه ادراکی از نماز  
داشتند؟! اینها چه ادراکی داشتند و ما چه ادراکی  
داریم؟! می فرمایند: امام سجاد علیه السلام برای نماز  
ظهر همواره به آسمان نگاه می کرد که چه زمانی  
وقت نماز می رسد و چه زمانی موقع آن می شود.<sup>۱</sup>

۱. فلاح السائل، ج ۱، ص ۱۰۱: سفينة البحار، ج ۲، ص ۴۵؛ بحار الأنوار، ج

ما هم در زمان خودمان، بزرگان و اولیاء و عرفاء را دیده‌ایم که اینها دیگر از یک ربع بیست دقیقه یا نیم ساعت قبل از اذان حالشان به نحوی می‌شد که دیگر حوصله حرف زدن و صحبت کردن با کسی را نداشتند! این طور به حال انتظار و توجه می‌خواستند بگذرانند نه اینکه بخواهند فیلم دریاورند! این مسئله دست خودشان نبود. حالا ما نگاه به خودمان می‌کنیم می‌بینیم که نماز مغرب و عشاء ساعت یازده شب و نماز ظهر و عصر ده دقیقه به غروب و نماز صبح یک ربع به آفتاب! این چیزها را که می‌بینیم خب واقعاً یک قدری و متخصرکی کارهایمان [با آنها] تفاوت دارد! مثل اینکه بین ما و آنها مختصری فرق هست!! شخصی تعریف می‌کرد خدا رحمتش کند - واقعاً اینهایی که می‌گویند که عرفاء و حکماء چه و چه

۴۶، ص ۵۵:

عبدالله بن ابی‌یعفور قال قال مولانا الصّادق علیه السّلام: **كان عليّ بن الحسين عليهما السّلام إذا حضرت الصلاة أقشعر جلدُهُ و اصفر لونه و ارتعد كالسّعة.** انوار الملکوت، ج ۱، ص ۱۳۳، تعلیقه:

«امام سجّاد علی بن الحسین علیهما السّلام در هنگام نماز بدنش به لرزه می‌افتاد و رنگ صورتش زرد می‌گشت و مانند شاخه‌های درختان مرتعش می‌شد.»

جهت اطلاع بیشتر برای حالات امام علی بن الحسین علیه السّلام هنگام وضو و اقامه نماز رجوع شود به انوار ملکوت، ج ۱، ص ۱۵۳.

هستند، خجالت بکشند! حیا کنند! شرم کنند!  
خجالت بکشند، بله، خجالت بکشند - خودش برای  
من گفت، الآن هر سه تا فوت کرده‌اند یعنی آن  
شخصی که به من گفت و از آن کسی که نقل کرده و  
از آن کسی که مسئله مربوط به اوست هر سه تا فوت  
کرده‌اند. خدا استاد ما مرحوم آقای غروی را رحمت  
کند، ایشان به من می‌گفت که از یک شخصی شنیدم  
- دیگر از این به بعدش را اسم نمی‌برم - او مسئول  
یک بیتی بود و خودش نقل می‌کرد که اگر ما فلان  
شخص را از خواب بیدار نکنیم، نماز صبحش قضاء  
می‌شود! واسطه، مرحوم آقای غروی استاد ما که  
مشخص و گویاست منتها مورد دیگر را نمی‌گویم؛  
هر دو فوت کرده‌اند و کارشان إلی الله. به ما چه  
مربوط است؟! آن شخص صاحب رساله عملیه بود!  
آن امام سجاد چگونه بود و ما چه هستیم! خودش  
گفت که اگر او را از خواب بیدار نکنیم، نماز  
صبحش قضاء می‌شود! چیزهایی دیدیم! آن وقت  
همین‌ها، همین‌هایی که راجع به اینها در کتابشان

«عرفاء کذابین» نوشته‌اند،<sup>۱</sup> هر وقت بلند می‌شدم می‌دیدم دارند باهم شب تا صبح حرف می‌زنند! نه از چک، سفته، پخش کتاب، مرید این طرف و آن طرف و اینها! معلوم است دیگر آنها چه می‌گفتند و چه چیزهایی [بینشان ردوبدل می‌شد] که تا الآن هم به کسی نگفته‌ام که آنها از چه اسرار توحیدی و از چه حقائق توحیدی و از چه مسائلی صحبت می‌کردند! او چه می‌فهمد و این چه می‌فهمد، او در چه افقی هست و این در چه افقی هست!

آن وقت خلق الله در حرف‌هایشان می‌گویند و برای من نامه می‌نویسند که فلانی نسبت به آقایان چه و چه می‌کند، چه کسی؟! شما دارید علامه طهرانی و علامه قاضی - رضوان الله تعالی علیهما - را در ردیف آقای کذایی که نماز صبحش قضاء نشود به حساب می‌آورید؟! هان؟! کسی که بیدارش نکنند نماز [صبحش قضاء شده است!] خودش تعریف کرده بود و دروغ نمی‌گفت، همه کاره فلانی هم بود. خودتان بروید تحقیق کنید دیگر ما نمی‌گوییم، همه

---

۱. تزکیة النفس، ج ۱، ص ۱۳۶.

آنها هم فوت کرده‌اند. ایشان نه یک دفعه بلکه چند

دفعه برای من در طول حیاتش گفت!

همین طوری [یک حرفی می‌زنند]! ما باید کجا

برویم؟! از چه کسی باید تأسی کنیم؟! خیلی راه را

گم کرده‌ایم، خیلی عوضی رفته‌ایم، آن کسی که در

کتابش می‌نویسد: «**مَنْ تَعَمَّمَ وَ لَمْ يَتَحَنَّكَ فَأَصَابَهُ**

**دَاءٌ لَا دَوَاءَ لَهُ**»<sup>۱</sup> چرا وقت نماز جماعت تحنک

ندارد؟! عمامه‌اش خراب می‌شود؟! خب همین

است دیگر! بابا برو [حنک را] بینداز طوری‌ات

نمی‌شود! آهان! ببینید! این دوربین هم دارد عکس

ما را برمی‌دارد! خب این چه اشکال دارد؟! آسمان

به زمین می‌آید؟! شخصی که در کتاب من این را

می‌خواند اما بعد هم در دوربین نگاه می‌کند می‌بیند

من این کار را نمی‌کنم، به من چه می‌گوید؟! این

دیگر کمترینش است، حالا بماند که در حرف‌هایمان

و در مسائلمان [چقدر تناقض وجود دارد!] فقط یک

محمی‌الدین بیچاره را پیدا می‌کنیم و هرچه دل‌مان

می‌خواهد به او می‌گوییم! چون بیچاره زور ندارد و

---

۱. الکافی، ج ۶، ص ۴۶۰؛ فقهات در تشیع، ص ۱۰۳.

مرید ندارد و تفنگ ندارد! یا عرفا را پیدا می‌کنیم و هرچه دلمان خواست می‌گوییم. مردم کم‌کم دارند می‌دانند و دارند می‌فهمند که حق را بروند کجا پیدا کنند، صدق را کجا بروند پیدا کنند! دیگر مولانای بیچاره که مرده و قبرش هم در قونیه است و هر کثافتی دلمان می‌خواهد نثارش کنیم و هر امر و قیچی را می‌خواهیم به او [نسبت دهیم] هان؟! بعد هم خیال می‌کنیم که با دوتا بیاوبرو مسئله حل می‌شود! نه آقا! خدا چنان در این دنیا یا در آن دنیا درازت می‌کند که حالت جا بیاید! خیال نکن این خبرها نیست! برای تک‌تک حرف‌هایی که می‌زنیم باید حساب پس بدهیم. مگر کشک است؟! آن نمک‌شناس‌هایی که نمک می‌خورند و نمکدان می‌شکنند و می‌آیند اولیاء الهی را در صحبت‌هایشان در ردیف اینها قرار می‌دهند، خیلی کارشان سخت است! می‌گویند که باید به همه احترام کرد! به چه کسی احترام کرد؟! به چه کسی؟! به آن کسانی که می‌آیند به جای دین پیغمبر، دین عمر و ابوبکر را به مردم یاد می‌دهند، به اینها باید احترام کرد؟! حالا چون دوتا کتاب دارند؟! نه خیر! ما احترام نمی‌کنیم!

ما به کسی احترام می‌کنیم که کلامش منطبق با سنت  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم باشد. به زیادی  
 کتاب نگاه نمی‌کنیم، ما به کسی احترام می‌کنیم که  
 مردم را به جای دعوت به اخلاق؛ سوق به عادت  
 سَرّیه ندهد! ما به کسی احترام می‌کنیم که نگوید که  
 کجا عمر و ابوبکر آمدند دختر پیغمبر را کشتند و  
 انکار کند! ما به کسی احترام می‌کنیم که نیاید حدیث  
 قلم و قرطاس پیغمبر را انکار بکند و بگوید که اصلاً  
 این روایت دروغ است! ما به اینها احترام نمی‌کنیم!  
 اصلاً احترام نمی‌کنیم!

مبانی تشیع، ناموس ما

بنده خودم وقتی که در دارالشفاء درس می‌دادم و  
 با رفقا بحث می‌کردیم، همین‌ها که می‌آمدند، قبلاً به  
 آنها سلام می‌کردم و حتی پشت سرشان هم قبلاً نماز  
 می‌خواندم! اما از وقتی که دیدم اینها این را گفتند از  
 جلویشان رد می‌شدم و به چشمشان هم نگاه  
 می‌کردم و دیگر سلام نکردم! ما شوخی نداریم! یک  
 عالم شیعی نسبت به مبانی غیرت دارد، مبانی تشیع  
 ما ناموس ماست، معنا ندارد هر مزخرفی و هر چیزی  
 بگوید و بعد بگوییم که همه را باید احترام کرد!

نه خیر، نباید احترام کرد! چه کسی گفته که باید احترام کرد؟! اینهایی که می گویند: باید احترام کرد، اینها خائن هستند! به مکتب خیانت می کنند! کجا اهل بیت را دوست دارند؟! کجا اینها مدافع ثقلین هستند؟! کسی که در صحبت هایش می گوید که باید به همه احترام کرد، این به مکتب امام زمان عجل الله تعالی فرجه خیانت کرده است! به امام زمان خیانت کرده است و امام زمان پدرش را درمی آورد! حالا ما باید به خاطر مصالح اجتماعی از این مسائل چشم پوشی کنیم؟! غمض عین کنیم؟! ابداً این حرف ها نیست! تا آخر مکتب و راه ما مکتب اولیاء و عرفاء الهی است و مکتب دفاع از اهل بیت است و ما یک نفر را بیشتر نمی شناسیم و آن حضرت بقية الله است و بس، تمام شد!

ویژگی راه امام زمان علیه السلام

هر کسی در راه او آمد، قدمش بر روی چشم ماست، هر کسی که می خواهد باشد! هر کسی در راه امام زمان آمد؛ مرجع تقلید باشد، قدمش روی چشم ماست. امام جماعت مسجد باشد قدمش روی چشم ماست. مهندس و پزشک باشد قدمش روی چشم

ماست. بی حجاب باشد قدمش روی چشم ماست!  
جوان بی نماز باشد قدمش روی چشم ماست! در راه  
او باشد؛ یعنی در راه پیدا کردن حق باشد، ما به موی  
دختران و زن‌ها نگاه نمی‌کنیم و به ریش داشتن و  
نداشتن نگاه نمی‌کنیم، ببین در دلش چیست! به دنبال  
حق می‌گردد یا نه؟! اگر به دنبال حق می‌گردد،  
قدمش روی چشم ماست اما اگر به دنبال حق  
نمی‌گردد، هر کسی که می‌خواهد در این دنیا باشد از  
دید ما خارج است و منحرف به حساب می‌آید! هر  
کسی که به دنبال امام زمان و به دنبال واقع هست؛  
حالا لازم هم نیست حتماً خود شخص امام زمان را  
بداند، می‌خواهد حق را بداند که چیست و  
می‌خواهد واقع را بداند که چیست [قدمش روی  
چشم ما هست].

اگر قرار بر این باشد که ما بخواهیم همان راهی  
را برویم که بقیه می‌روند خوب با بقیه چه فرقی  
کردیم؟! همین الآن در راه که می‌آمدم یک بنده  
خدایی را دیدم - از دور دیدم - رفتند به او گفتند که  
شما که این حرف‌ها را داری می‌زنی، آیا معتقدی که

این حرف‌ها را می‌زنی؟!!

می‌گویند: چه کار کنم؟! باید بزنیم! به ما می‌گویند

که بزنید!

خب بین تو و آن سنی که دارد انکار ولایت علی

را می‌کند چه فرقی می‌کند؟! خب هردو که یکی

شدید! او شمشیر خالد را بالای سرش گرفته بودند،

این هم فلان چیز را بالای سرش گرفته‌اند! خب

هر دو که یکی هستید! پس چه فرقی شد؟! چه

تفاوتی شد؟! چشمش به من افتاد سرش را پایین

انداخت، خب می‌داند! می‌داند که نباید اینجا سرش

را بلند کند! آن کسی که به دنبال حق می‌رود، همیشه

سرش بلند است؛ هر جا که می‌رود و هر کاری که

انجام می‌دهد. این وظیفه عالم است، آن وقت ما

می‌بینیم مطالب مختلف را به عنوان مسائل دفاع از

ولایت [مطرح می‌کنند!] کدام ولایت؟! طرف نود

سال برای ولایت زحمت کشیده است ولی آخرش

می‌گویند که زیارت عاشورا سند ندارد! این دارد دفاع

از ولایت می‌کند؟! نود سال در حوزه علمیه دارد

درس می‌دهد آخرش حدیث قلم و قرطاس را انکار

می‌کند! یعنی دارد یکی از مبانی تشیع را انکار

می کند! آخرش هم قبول نمی کند! آخر هم قبول نکرد، آخر هم قبول نکرد و گفت: ما دیدیم اختلاف می شود! کدام اختلاف؟! اصلاً هیچ هم اختلاف نمی شود؛ هیچ! قبول داری یا نداری؟! اختلاف می شود یعنی چه؟! چرا به این طرف و آن طرف می زنی؟! چرا فرار می کنی؟! چرا دوپهلو حرف می زنی؟!!

– ما دیدیم چون اختلاف می شود و دشمن شاد

می شود...!

دشمن تشیع!

این اسم دشمن هم که دیگر اصلاً تهوع آور شده است، هر چیزی می شود می گویند که دشمن! دشمن نیست! دشمن تشیع من هستم که نود سال به ظاهر در مقابل امام زمان ایستاده ام و آخرش زهر خودم را ریختم. من دشمن تشیع هستم! دشمن چه کسی است؟! بابا اینها پشه هم به حساب نمی آیند! دشمن ما هستیم که دم از متابعت امام صادق علیه السلام می زنیم ولی با حرف های خودمان شمشیر به روی امام صادق کشیده ایم! ما دشمن هستیم. [می گوید که] دشمن شاد می شود لذا گفتیم که این مطلب

پخش نشود! دشمن شاد می شود!

یعنی اگر دشمن شاد نشود درست است! یعنی

پیغمبر نگفتند: **«إِيتِنِي بِقَلَمٍ وَ قِرطاسٍ أَكْتُبُ لَكُمْ**

**كِتَاباً لَا تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَداً»**،<sup>۱</sup> هان؟! معنایش این

است دیگر! یعنی اگر دشمنی نباشد که شاد شود، این

حرف غلط است و پیغمبر نگفته است!

ببینید! این بازی با مبانی تشیع است! حالا چون

از ما هست؛ هیس! صدایش را درنیاورید! هیچ کس

حرف نزند! هیچ کس حرف نزند که دشمن شاد

---

۱. مسند أحمد، ج ۱، ص ۳۳۶؛ صحیح البخاری، ج ۷، ص ۹؛ صحیح

مسلم، ج ۵، ص ۷۶. امام شناسی، ج ۱۳، ص ۱۴۳، تعلیقه ۴:

علامه حلّی در کتاب منهاج الكرامة، از طبع عبدالرحیم، ص ۴۸ و ۴۹ گوید:

و قد ذكر الشهرستاني و هو أشدّ المتعصّبين على الإمامية: إن منشأ الفساد بعد إبليس، الاختلافات الواقعة في مرض النبي صلى الله عليه و آله. فأولُّ تنازع في مرضه في ما رواه البخاري بإسناده إلى ابن عباس، قال: لما اشدتّ بالنبيّ صلى الله عليه و آله مرضه الذي توفّي فيه، قال: **«انتوني بدواة و قرطاس أكتب لكم كتاباً لا تضلّوا بعدى!»** فقال عمر: إن صاحبكم ليهجُرُ حسبنا كتاب الله! و كثر اللغظ. فقال النبيّ صلى الله عليه و آله: **«قوموا عنّي لا ينبغى عندي التنازع!»**

«شهرستاني که از مخالفین سرسخت شیعه امامیه است می گوید: منشأ افساد

و خرابی پس از ابلیس، اختلافی بود که در مرض رسول خدا صلی الله علیه

و آله واقع شد. زیرا اولین نزاعی که بنابر روایت بخاری با اسناد خود از ابن

عبّاس روی داده است آن بود که: چون مرض رسول خدا - همان مرضی که

در آن رحلت کرد - شدت یافت، فرمود: «برای من کاغذ و دواتی بیاورید تا

برای شما چیزی بنویسم که بعد از آن پس از من گمراه نشوید!» عمر گفت:

تحقیقاً این صاحب مصاحب شما هذیان می گوید، برای ما کتاب الله کافی

است. و سخنانی مبهم که خصوصیت آنها فهمیده نمی شد در این حال در

میان جالسین از صحابه از طرفین زیاد درگرفت. رسول خدا صلی الله علیه

و آله فرمود: «از نزد من برخیزید! چرا که تنازع و داد و بیداد کردن در نزد

من سزاوار نیست.»

می شود! یعنی چه دشمن شاد می شود؟! کتاب رفت!  
الآن ده نسخه اش را هم در کتابخانه هایشان دارند؛  
بروید ببینید، بروید در کویت ببینید، بروید در سوریه  
ببینید، بروید در جاهای دیگر ببینید، باهم تشریف  
ببریم؛ من نشانتان می دهم! یعنی چه دشمن شاد  
می شود؟! این حرف ها چیست؟!

همین! فقط یک مولانای بدبخت و یک  
محمی الدین را گیر بیاورند که هفتصد سال پیش  
مرده اند و زورشان به آنها نمی رسد، دِ بکوب! حالا  
اگر همان ها اینجا بودند و قدرت داشتند، مگر کسی  
جرئت داشت که یک حرفی بزند؟! شیرخوارگی  
زمان مادرش را به یادش می آوردند!! بدبخت مرده  
است، از مرده هم که صدا در نمی آید! فوت کرده  
است اما خدای مولانا زنده است! خدای محمی الدین  
زنده است!

در یکی از این نوشته ها دیدم که راجع به مرحوم  
آقا - رضوان الله تعالی علیه - نوشته بود که ایشان  
روح مجرد دارند و راجع به قضیه محمی الدین [دفاع  
می کند]؛ یکی از همین آدم هایی که إن شاء الله غرضی

نداشته است. نوشته بود که خدا إن شاء الله صاحب این روح مجرد را با محیی الدین محشور کند! گفتم که الهی آمین! اللهم آمین! خدا پسر او را هم با محیی الدین محشور کند! واقعاً ما هنوز بعد از هفتصد سال در چه مسائلی گیر هستیم؟! محیی الدین سنّی است، محیی الدین شیعه است. اصلاً من می گویم که محیی الدین سنّی است؛ خیلی خب، محی الدین سنّی است مُبغِض علی که نیست! هان؟! بلند شو برو مطالب خوبش را بخوان. من می گویم که اصلاً مولانا سنّی است؛ بالاتر از این؟ خیلی خب! الآن مگر شما نمی گوید که بیاید با سنّی ها وحدت کنیم؟! این وحدتان است؟! مگر الآن نمی گوید که بیاید وحدت کنیم، عناد را کنار بگذاریم، عداوت را کنار بگذاریم و مطالب خلاف را نگوئیم؟! خب این بدبخت هفتصد سال پیش بوده است، بیاید ببینید این مبغض علی بوده یا محب علی؟! این را که دیگر نمی توانید انکار بکنید که محب علی بوده است. خیلی خب! بگوئید که آقا دستت را هم می بوسیم و خیلی ممنون، آن مطالب عُمَر برای خودت باشد و آن مطالبی که مربوط به

علی هست برای ما! خیلی خوب، تمام می‌شود، ما دیگر حرفی نداریم.

این چه حساستی است که داریم به خرج می‌دهیم؟! چقدر واقعاً یک عالم شیعه [تنزل کرده است!] اصلاً باید به این عالم گفت؟! واقعاً چقدر ما از حرفمان و از مطالب فاصله داریم؟! اصلاً همین الان فرض کنید اگر مولانا بود.... اینکه می‌گوییم: ما همه مرده‌پرستیم [این است]. در جلسه قبل عرض شد که گنبد عسکرین را تخریب می‌کنند خودمان را پاره می‌کنیم و دسته‌جات عزا راه می‌اندازیم و دنیا را به هم می‌زنیم! بابا گنبد چه چیزی است؟! دوتا خشت است! دوتا آجر خشتی است، آمدند بمب زدند و آن را انداختند، خیلی خوب! حالا دارند قشنگ می‌سازند، با بتن می‌سازند، آهن می‌کنند، محکم و قشنگش می‌کنند. از اول هم قشنگ‌تر! برو بین عسکرین چه کسانی بودند! ائمه ما چه کسانی بودند! چرا داری به طلا و آجر و گنبد و مناره نگاه می‌کنی، بدبخت؟! اگر این مولانا الآن زنده بود و می‌خواستید دم از وحدت بزنید، آیا این حرف‌ها را

که هیچ لاتی به آن لات دیگر نمی‌زند به او می‌زدید؟! خجالت نمی‌کشید؟! اصلاً زنده بود و می‌گفت که آقا بنده سنی هستم و عمر را به‌عنوان خلافت قبول دارم و علی را هم که در شعرهایم دارید می‌بینید:

از علی آموز اخلاص عمل \*\*\* شیر حق را دان منزله از دغل<sup>۱</sup>

خب بیایید، شعرهای من هم هست! حالا آن شعرهایی که در کلیات شمس است که اصلاً یک شعرهای عجیبی است که می‌خواهد مقام هوهویت را به مصداق عالم ناسوتی امیرالمؤمنین علیه‌السلام تنزل بدهد! اصلاً آنها را ما [در نظر نمی‌گیریم] شما این مقدار را که از مولانا نسبت به امیرالمؤمنین قبول دارید، خب چرا نامردی می‌کنید؟! بیایید بگویید که بابا راجع به عمر آنها را گفته است و اینهایی را که مربوط به عمر و ابوبکر و عثمان گفته را [در یک طرف] بگذارید و اینهایی هم که در کنارش مربوط به علی گفته را [در یک طرف] بگذارید. خیلی خب! اینها را می‌خوانیم و آنها را نمی‌خوانیم و کنار می‌گذاریم. مرگ که نمی‌گیریم! به‌خاطر یک صفحه،

---

۱. مثنوی معنوی (میرخانی)، دفتر اول، ص ۹۷.

خودمان را از کتاب مثنوی با این اندازه [بزرگ] محروم کنیم؟! آقا آن یک صفحه را که مربوط به خلفای ثلاثه است بکن و دور بینداز! خب دیگر خیالت جمع شد؟! دیگر چه دارد؟! خب این دیگر چه دارد که می گویی؟! هرچه می گویی را می کنیم بقیه اش را بردار و بخوان!

شما الآن کتاب های فخر رازی را در کتابخانه تان دارید و می خوانید، فخر رازی بهتر بود یا مولانا؟! کدام یک از آنها؟! با اینکه می گویند که فخر رازی در اواخر شیعه هم شد، یک هم چنین قولی هم هست. سی جلد کتاب تفسیر دارد:

کوتاه سخن به این درازی \*\*\* تفسیر کبیر فخر رازی<sup>۱</sup>

سی جلد برداشته همین طوری نوشته است! خب واقعاً مطالب مفیدی هم در تفسیرش هست! بنده خوانده ام و در همین مسئله اجماع و کتاب اجماع که نوشته ام مطالب فخر رازی را هم نقل کرده ام! خیلی خب! عمرش برای خودش و مطالب دیگرش هم برای ما، طوری نشده است! نه فحشی به او می دهیم

---

<sup>۱</sup>. شاعر یافت نشد.

و نه سببی به او می‌کنیم.

کوتاه سخن به این درازی \*\*\* تفسیر کبیر فخر رازی

آن موقع ما می‌خواندیم.

ویژگی یک مکتب علمی

اصلاً یک مکتب علمی که نباید این قدر خودش را پایین بیاورد و پست کند که مردم به او بخندند. یک مکتب علمی همیشه باید برای بحث الگو باشد. الآن این مطالب را که ما از اینها می‌شنویم، آقا والله مردم می‌خندند، نمی‌دانم چرا اینها نمی‌فهمند! به این حرف‌ها می‌خندند! امروزه گذشت آن زمانی که هر کسی هرچه گفت فقط به دید قدیسیت و تقدس به او نگاه بکنید! نه! امروز زمانه تحقق یک بستر علمی برای هر جا و برای هر موردی است پس چرا باید حوزه علمی ما از این مسئله دور باشد؟! البته الآن باز بهتر شده است! دیگر آن زمانی که از یک جا دستور می‌آمد که آقا بحث فلسفه را ترک بکنید، آن زمان‌ها گذشت. آن زمانی که وارد مجلس می‌شدند وقتی که شخص چای یا قهوه می‌خورد یکی از آن طرف می‌گفت: استکان آقا را آب بکشید! دیگر همه حکم به تکفیر می‌کردند، آن زمان دیگر گذشت! الآن دیگر آن زمان نیست و این دست و پا زدن‌ها، دست و پا

زدن‌های حفظ موقعیت فعلی است که به نتیجه نخواهد رسید. اینها فایده ندارد! دنیا ما را مجبور به این کرده است که تابع حق باشیم. مجبور کرده است! اگر نباشیم در همهٔ زمینه‌ها و در همهٔ موارد ما را کنار می‌گذارد! و این در همه‌جا هست، خیال نکنید که مسئله مربوط به این قضیه است. نه! در خود ما هم همین‌طور است، در حوزهٔ خودِ ما، در اینجا هم همین‌طور است و هیچ فرقی نمی‌کند که یک جا انسان یک مطلب حقی را ببیند و اغماض کند یا یک مطلب حقی را ببیند و از آن مطلب حق پیروی کند. این یک واقعیتی است که در کُمون و در نهاد تشیع قرار دارد.

مکتب تشیع؛ براساس حریت و آزادی

این را رفقا بدانند که اصلاً خود مکتب تشیع براساس حریت و آزادی است. از زمان رسالت پیغمبر تا الآن و زمان حضرت بقیة الله ارواحنا فداه شما در هیچ کجا پیدا نمی‌کنید که در یک جا امام علیه‌السّلام بگوید که شما باید این کار را بکنید، فضولی هم موقوف! اصلاً پیدا نمی‌کنید! اگر امام به یک نفر می‌گوید که باید این کار را بکنی چون

می‌داند که او نسبت به این مسئله معتقد است.

تا حالا دیده‌اید که امام صادق علیه‌السلام به امثال  
أبی‌درداء و ابن‌أبی‌العوجاء بگوید که در تنور برو؟!  
نگفته است! چون او امام صادق علیه‌السلام را قبول  
ندارد. امام صادق به چه کسی می‌گوید که در تنور  
برو؟! به آن خراسانی می‌گوید. می‌گوید: اگر تو مرا  
به‌عنوان امام و یک فردی که مشرف بر مصالح و  
مفاسد نفس‌الأمریه است قبول داری [در تنور برو].  
یعنی حداقل آن این است والا ما که در امام مرحله  
اشراف را قبول نداریم! امام نفس‌الواقع، متن‌الواقع،  
واسطه‌الواقع، مجری و مجرای واقع است، اشراف  
چیست؟! اشراف برای ماست! اشراف بر مصالح و  
مفاسد نفس‌الأمریه برای بچه‌های مکتبی‌های راه  
سیروسلوک است! برای کسی است که وقتی می‌روم  
با او صحبت می‌کنم تا به من نگاه می‌کند می‌گوید که  
در راه که آمدی راجع به من چه فکر کردی! هان!  
رفیق من این را به من می‌گوید! آیا این امام صادق  
علیه‌السلام است؟! این [شخص] بر مصالح و مفاسد  
اشراف دارد! اما آنهایی که پا از این بالاتر گذاشته‌اند  
امثال ائمه‌السلام و پایین‌تر از آنها که ... حالا

آنها دیگر چیزهایی است که نمی‌شود گفت. حالا فعلاً سربسته [عرض کردم]. قضیه، قضیه اشراف نیست! حداقل می‌گوییم که اصلاً اشراف بر واقع و اشراف بر مصلحت است. امام صادق علیه‌السلام که به ابن‌ابی‌العوجاء نمی‌گوید که بلند شو در تنور برو! به یک مسلمان و یک شیعه می‌گوید و به یک کسی که به او می‌گوید: یا ابن‌رسول‌الله تو امر کن ما جان می‌دهیم! می‌خواهی جان بدهی؟! بفرما در تنور برو! این کنار هست. نمی‌خواهد حالا بلند شوی و در معرکه بروی و شمشیر بخوری و خیلی بگذرد، نه! همین‌جا دست‌به‌نقد! تو می‌خواهی جان بدهی؟! دست‌به‌نقدی بفرما! حیّ و حاضر تشریف بیاورید! نمی‌روی؟! پس چرا دروغ می‌گویی؟! چرا می‌گویی که یا ابن‌رسول‌الله ما جان می‌دهیم!؟

امام حسین علیه‌السلام به افراد می‌گوید که فردا هر کسی هست کشته می‌شود! اینهایی که می‌گویند: یا ابن‌رسول‌الله در کنار ما و رکاب ما بیا و خرماها درآمده و درخت‌ها فلان شده است. اینها این حرف‌ها را می‌زدند اما در شب عاشورا همه

زاییدند!! همه‌شان! حضرت فرمودند: می‌خواهی  
جان بدهی بسیار خب! الآن دارم به تو می‌گویم که  
هر کسی امشب باشد فردا کارش تمام است و شهید  
است! می‌خواهی جان بدهی بسم الله! نمی‌خواهی  
چراغ را خاموش کنی و بروی! چراغ که خاموش  
شد همه رفتند! پس کجاست!؟

این کلام امام حسین علیه‌السلام همان کلام امام  
صادق علیه‌السلام است. حضرت به او فرمودند که  
در تنور برو و امام حسین هم گفتند که فردا همه شما  
شهید می‌شوید. هر دو یکی است منتها سیدالشهداء  
در اینجا امر نکردند. صحبت من این است که مگر  
دفاع از امام معصوم علیه‌السلام واجب نیست؟! چرا  
اینها نماندند؟! واجب است دیگر! الآن فرض کنید  
یک دشمنی می‌خواهد بیاید امام علیه‌السلام را  
[بکشد]، الآن امام ما کیست؟! ما که الآن یک امام  
بیشتر نداریم! امام زمان علیه‌السلام که او هم در  
غیبت است، چه کار کنیم؟! توفیق نداریم بیش از یک  
امام داشته باشیم! خب توفیق می‌خواهد آقا!! اینها  
همه توفیق می‌خواهد!! خدا به یکی این توفیق را  
می‌دهد و به یکی توفیق نمی‌دهد! ما بی‌توفیق

هستیم! خدا بر این بی توفیقی ما بیفزاید!!

نامهٔ مرحوم سید به آقا شیخ محمدحسین را در توحید علمی و عینی دیده‌اید؟! در آنجا می‌گوید که متأسفانه گوشِ او از این کثرات کر است؛ خدا کرترش بگرداند! مرحوم آقا سید احمد، به آقا شیخ محمدحسین می‌گوید که متأسفانه یا خوشبختانه خدا گوش ما را از شنیدن غیر خود و کثرت، کر قرار داده است، خدا کرترش بگرداند! ما فقط داریم توحید می‌بینیم.<sup>۱</sup>

ما توفیق نداریم، ما فقط توفیق داریم یک امام ببینیم، خدا بر این بی توفیقی ما تا دم مرگ بیفزاید که تا دم مرگ ما فقط یک امام بیشتر نبینیم!

حکم وجوب دفاع از امام معصوم علیه‌السلام

الآن فرض کنید که امام علیه‌السلام جانش در خطر هست و چند نفر کمین کرده‌اند تا حضرت را بکشند، بر شما واجب است که جلوی آنها بایستید و کشته شوید و نگذارید که او بمیرد. دفاع از امام

---

۱. ناسخ التواریخ، مجلد حیاة الإمام سیدالشهدا الحسین علیه‌السلام، به نقل از نور العیون، ج ۲، ص ۳۲۸؛ امام شناسی، ج ۳، ص ۱۸۱.

معصوم شرعاً واجب است. چرا اینها در شب عاشورا انجام ندادند؟! همه آنها هم می دانستند، چرا انجام ندادند؟! چون امام حسین حرّ و آزاد است، می گوید که راه من این است! اگر می خواهی باشی این است و اگر نمی خواهی [برو]، یعنی این قدر حریت دارد که حتی حکم واجب شرعی را به آنها نمی گوید! نمی گوید که به کجا دارید می روید؟! دارید جهنم را برای خودتان می خرید! امام به آنها حکم شرعی را که واجب است نمی گوید! می گوید که خب خودشان می دانند دیگر! و او از روی عظمت، جلال، حریت و آزادی اش [این را فرمود]. اصلاً آدم اسم آزادی را شرم می کند که به یک هم چنین افرادی بگوید که اینها حر هستند. آزادی در آخرین مرتبه اش و در اطلاقش، حریتی که نه ناشی از تعدی نفس است بلکه حریتی که ناشی از حریت مطلقه پروردگار است! حریتی که ناشی از مقام استغناء است!

تفاوت حریت امام حسین علیه السلام با حریت سایر افراد

امام حسین علیه السلام حر بود ولی نه مثل

حریت ما! خیلی از حریت هایی که ما داریم حریت

تکبرانه است، عرب‌ها هم همین‌طور بودند؛ در عربستان گاهی از اوقات اتفاق می‌افتاد که مثلاً شخصی در میدان [نبرد] می‌رفت و شخص از پشت سر می‌آمد. به او می‌گفت که تو نامردی! اگر تو مرد بودی از جلو می‌آمدی و آن شخص می‌آمد و گردن او را می‌زد اما این سرش را بر نمی‌گرداند نگاه کند! عارش می‌آمد که سر را برگرداند و نگاه کند! خب اینکه فایده ندارد! این ناشی از آنانیّت نفس است! الآن خیلی از افراد هستند که کمونیست هستند اما می‌گویند که ما پای حرفمان می‌ایستیم و تا مرگ هم می‌رویم! در همان زمان شاه مگر نبودند؟! اصلاً قبول ندارند! یعنی وقتی نفس در مقام تفاخر و تظاهر بیفتد [این‌طور می‌شود]. حالا اگر به همین کسی که کمونیست است بگویند که یک‌طوری سرت را زیر آب می‌کنیم که آب از آب تکان نمی‌خورد و هیچ‌کس هم نمی‌فهمد، یک‌دفعه می‌بینی و رفت!

همان زمان سابق بعضی‌ها را این‌طوری [مرعوب] می‌کردند. می‌گفتند که می‌زنیم و یک انگی هم به تو می‌زنیم - انگ هم که ماشاءالله! تا طاق

می شود انگ بست! از این چیزها هم که در دکان هر عطاری پیدا می شود! - و مخفیانه هم سرت را زیر آب می کنیم و آب از آب تکان نمی خورد! یک دفعه می بینی وا داد! می گوید که نه!

او فقط می خواهد مردم بدانند! تا جایی که مردم بدانند و افراد بدانند، جلو می آید اما همین که ببیند از کسی خبری نیست [ادامه نمی دهد!] پس معلوم است که این حر نیست و بنده نفس است! این بنده نفس است که الآن به این صورت آمده و می خواهد خود را نشان بدهد. حر آن کسی است که چه کسی بداند و چه کسی نداند، به دنبال عقیده خودش و مسئله خودش می ایستد. آن آدم، آدمِ حر است. حریتی که امام حسین دارد مربوط به تعدی نفس نبود. آن کسی که از لشکر یزید دارد به امام حسین می گوید او دارد امام حسین را این طور [وصف] می کند: «إِنَّ نَفْسَ أَبِيهِ لَبَيْنَ جَنْبِيهِ»<sup>۱</sup> یا بعضی ها مثلاً گفته اند: «إِنَّ نَفْساً أَبِيهِ لَبَيْنَ جَنْبِيهِ»<sup>۲</sup>.

---

۱. الإرشاد، ج ۲، ص ۸۹؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۴۵۱.

ترجمه: به خدا روح پدرش [علی علیه السلام] در کالبد اوست. (محقق)

۲. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۱۵؛ وقعة الطف، ج ۱، ص ۱۸۹.

یک دفعه دیدم شخصی داشت در سخنرانی اش می گفت: **إِنَّ نَفْسَ أَبِيهِ بَيْنَ جَبِينِهِ!** این ترجمه غلط است! نفس بین جبین نیست، جنبیه یعنی قلبش و در سینه اش هست.

استغناء ذاتی امام حسین علیه السلام

امام حسین «**أبِيَّة**» عادی نبود. این حریت امام حسین به استغناء ذاتی او برمی گشت که آن استغناء ذاتی، استغناء ذاتی پروردگار است که الآن تجلی اش در سیدالشهداست. وقتی این طور باشد خب آن هم همیشه حر است. آیا دیده اید که خدا تابه حال بنده کسی باشد و طوق عبودیت کسی را به گردنش بیندازد؟! نه! امام حسین هم همین طور است، اول و آخر بیایند او حر است و ظاهر و باطنش یکی است. شیوع پیدا بکند، شیاع پیدا بکند یا نکند، یکی است و فرق نمی کند. مردم بیایند یا نیایند یکی است، سی هزار لشکر عمر سعد روز عاشورا یک دفعه به امام حسین ملحق بشوند؛ هیچ! انگار نه انگار، باز دارد دیوار را نگاه می کند! اصلاً همه این سی هزار لشکر

---

ترجمه: روح تسلیم ناپذیری در تن اوست. (محقق)

شب عاشورا بروند، خب اگر آنها شب عاشورا تا روز  
 عاشورا بودند شاید صحنه عاشورا فرق می کرد! اگر  
 هزار نفر افراد بیایند بالأخره گرایش افراد تفاوت  
 می کرد. وقتی که رفتند حضرت همین طوری  
 نگاهشان کرد و دید که فقط سی چهل نفر ایستاده اند،  
 برای او هیچ تفاوت نمی کند. چون استغناء ذاتی دارد  
 نه استغناء عرضی! استغناء عرضی که ما داریم  
 استغناء به اتکاء به تیر و تفنگ است آقا جان! این  
 تفنگ اگر تق نشود، یک دفعه طرف غش می کند و  
 می افتد! من! بنده خودم را می گویم! این تق بشود،  
 بله بله، این کار را باید بکنید، فلان بکنید، چه کار  
 بکنید اما این تق نکند...

استغناء امام حسین علیه السلام استغناء ذاتی  
 است، این تق بکند یا نکند هر دو یکی است. کسی با  
 او باشد یا نباشد، یکی است. هزار نفر باشند یا  
 هیچ کس نباشد یکی است. این را استغناء ذاتی  
 می گویند. استغناء ذاتی هم مختص خداست، پس  
 امام حسین تجلی اتم پروردگار است! این تجلی اتم  
 نازل کننده اسماء و صفات اتم پروردگار است.

اینجاست که باید به امام حسین نگاه کرد نه به

کس دیگر! اینجاست که داستان عاشورا برای ما درس می‌شود! به امام حسین و به کارش و به برنامه‌اش نگاه کنیم. پسرش هم که الآن امام زمان عجل الله تعالی فرجه است و دیگر او همان است؛ یک نسخه است که در دو زمان پیچیده شده است. ما هم که همین یک امام را داریم، از اول و آخر و قیامت و تا خدا خدایی می‌کند، همین یک امام برای ما بس است و هیچ چیز دیگر هم نمی‌خواهیم!! تا خدا خدایی می‌کند، همین یک امامی که فعلاً داریم برای ما بس است.

أولئك آبائي، فجنني بمثلهم \*\*\* إذا جمعنا يا جرير المجمع<sup>۱</sup>

این شعر کجاست؟! باید در مطول باشد. خیال می‌کنم در مغنی هم هست، در مطول که می‌دانم هست.

خب مسئله این است که حالا ما آمدیم چه می‌کنیم و فلان! بعد باعث اعتبار برای خود ماست. خیلی خب، این هم درس اخلاق ما در روز آخر! می‌خواستیم مثلاً قضیهٔ مُثُل افلاطونی را [تمام کنیم]

---

<sup>۱</sup>. المطول، ج ۱، ص ۷۷؛ ریاض السائلین، ج ۱، ص ۱۳۹؛ مطلع انوار، ج ۶، ص ۴۰۳.

اما مُثُل افلاطونی به ما گیر داده و به این زودی دست  
از سر ما بر نمی‌دارد!! اِنْ شاء الله خیر است. هرچه  
پیش آید خوش آید.

یک دفعه با چند نفر پارسال یا دوسال قبل بود به  
کرمانشاه رفته بودیم. یک جایی رفته بودیم که  
خلاصه عکس علماء و اینها خیلی بود، یک بنده  
خدایی که از اقوام مادری بود، داشت به ما نشان  
می‌داد که این عکس جدّ شماست و این حرف‌ها!  
اینها را یکی یکی به ما نشان می‌داد و بعد من  
همین‌طور که در این عکس‌ها نگاه می‌کردم به دنبال  
یک عکسی می‌گشتم که عکس آقا محمدعلی  
بهبهانی که جدّ مادری ما هم از یک طرف می‌شود را  
بینم که در بین اینها کدام است؟! ایشان معروف به  
صوفی‌کش بود! عرفاء را می‌کشت! چندتا از عرفاء  
را کشت؛ معصوم‌علی شاه و بدلا و اینها را کشت و  
بالآخره آن بدلا هم به او گفت که اگر بخواهی مرا  
بکشی زودتر از من خودت به گور می‌روی. گفت  
که ما به این حرف‌های تو [اعتناء] نمی‌کنیم! دستور  
داد او را کشتند، آن وقت خودش داشت رد می‌شد  
سقف روی سرش خراب شد! همین آقای

محمدعلی بهبهانی، سقف بر سرش خراب شد و مردم آمدند: آی هوار! رفت ز دار فنا، حجة الإسلام ما، برس به فریاد ما! مهدی صاحب زمان!!

از این چیزها می گفتند و جنازه را تشییع می کردند، یکی داشت می گذشت گفت که دیدی گفتم! جنازه بدلا روی زمین بود ولی این را داشتند می بردند که دفن کنند!<sup>۱</sup> اتفاقاً یک منزلی هم بود که منزل پدربزرگی ما بود، در همان جا دفن شده است. سنگ قیمتی هم داشت که خیلی قیمتی بود و می گفتند که خیلی ها آمده اند آن را بدزدند و چه کار کنند. بعد من همین طور که داشتم نگاه می کردم گفتم که من نمی دانم این چه کسی است بعد چشمم به یکی افتاد، دیدم این به قیافه اش می آید که آدم کش باشد! به این یکی می آید. دیدم زیرش نوشته: آقا محمدعلی بهبهانی! مثل اینکه دل به دل راه دارد!! گفتم از بین اینها به این قیافه می آید که این آدم کش باشد، دیدم زیرش اسم او نوشته است! گفتم که به او می آید ماشاءالله! بله آقا از این مسائل [هست].

---

۱. روح مجرد، ص ۳۸۲.

آن وقت آن بنده خدایی که با ما بود و از قوم و خویش‌های ما هم بود، خوشش نیامد! او هم مدام می‌خواست که تعریف کند من هم گفتم که بله این آدم‌کش را می‌گویی؟! آمد از او تعریف کند، گفتم که بله آقا! این اولیاء خدا و بی‌گناهان را گرفته همین طوری کشته است. گفت: پس شما ضدّ صوفی نیستید؟! گفتم: به! صوفی چیست؟ ما خودمان از ...!

وجود افراد خوب و بد در همه اصناف

بعضی از کشته‌شدگان به حق بعد از انقلاب

بله! آن صوفی‌هایی که اهل کلک و حقه‌بازی و مردم‌فریبی هستند، خب بله! این همه ما بین خودمان داریم، حالا دوتا هم از آنها باشند! چه ایراد دارد؟! مگر حافظ نمی‌فرماید؟! یک دفعه به مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - گفتم که «حافظ می‌گوید»! گفتند: چه گفتی آقا؟! بگو حافظ می‌فرماید! جناب حافظ می‌فرماید:

صوفی نهاد دام و سر حُقه، باز کرد \*\*\* بنیاد مکر با فلکِ حُقه‌باز کرد<sup>۱</sup>

صوفی این طوری هم داریم! از آن طرف در شعر

۱. دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۱۳۳.

دیگرش صوفی دیگری را هم داریم که صحبت از  
صوفی می‌کند:

که ای صوفی چه در انبانه داری \*\*\* بیا دامی بنه گر دانه داری  
جوابش داد گفتا دام دارم \*\*\* ولی سیمرخ می‌باید شکارم<sup>۱</sup>

همه جا هم آن‌طور بدش هست و خوبش هم  
هست، عالم [هم همین‌طور است!] عالم بدش هم  
هست. مگر کسروی عالم نبود؟! هان؟! مگر سید  
ضیاء طباطبائی عالم نبود؟! مگر تقوی عالم نبود که  
رئیس دیوان رضاشاه شد و در همین مدرسه فیضیه  
هم حجره‌اش بود؟! سید ضیاء تقوی در همین جا بود  
و هم‌بحثی و هم‌درسی آقای خمینی هم بود و اجازه  
اجتهاد هم داشت. مگر علامه وحیدی هجده اجازه  
اجتهاد از نائینی و اینها نداشت که آمد حجاب را  
برداشت و زن خودش را با سر برهنه در مجلس  
کشف الحجاب کرمانشاه آورد که سناتور شد و او را  
کشتند؟! از آنهایی که بعد از انقلاب کشتند و به حق  
هم کشتند، یکی همین بود! به ناحق خیلی‌ها کشته  
شدند ولی کشته‌شدگان به حق اینها بودند، همین

---

<sup>۱</sup>. همان، مثنوی «الا ای آهوی وحشی...»:

که ای سالک چه در انبانه داری؟ \*\*\* بیا دامی بنه گر دانه داری

وحیدی و سناتور علی دشتی بودند.

بله! آن وقت در یک مجلس در همین قم همین علمای قم و افراد، مرحوم پدر ما هم بودند، آن موقع به کشته شدن علامه وحیدی مرتد بی دین و عوامل کذا که موجب کشف حجاب شد، اعتراض می کردند که این مگر چه گناهی کرده است که باید اعدام شود؟! مرحوم پدر ما در آن مجلس گفتند: **لعنةُ الله عليه!** همین طور بلند گفتند که دیگر همه خفه شدند! همه خفه شدند! **لعنةُ الله عليه!** این می بایست هزار بار اعدام شود، یک اعدام برای او بسیار کم بود!

دین مردم دست چه کسانی است؟! کسی که اصلاً کشف حجاب را آورد و فلان کرد و آن وقت بی پدر شعر گفت: «به شرع احمد مرسل حجاب لازم نیست»! این شعر برای همین علامه وحیدی بود، یعنی بی پدر و مادر مرتد شده بود! از قوم و خویش های مادری ما هم بود - مثل اینکه ماشاءالله همه قوم و خویش های ما یکی از یکی بهتر بودند! -

---

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۶، ص ۱۹۴، تعلیقه.

آنوقت این شعر را آورده بود و خوانده بود و این  
شعرش را قمرالملوک وزیری همان زمان در رادیو  
خوانده بود، شعر همین مردِ کثیفِ عوضی و آدم  
عوضی! می گفتند: آقا مگر این چه گناهی مرتکب  
شده است که باید اعدام شود؟! ادراک مردم را نگاه  
کنید!

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد